

دکتر دیوید هاوارد، جاشوا-روت، جلسه ۶

جاشوا 2

دیوید هاوارد و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد یوشع از طریق روت است. این جلسه ۶، یوشع ۲، راحاب و جاسوسان است.

اکنون آماده‌ایم تا درباره فصل دوم یوشع صحبت کنیم و این از جهاتی جدای از روایت است.

داستان قوم اسرائیل در فصل اول با دستورالعمل خداوند به یوشع و یوشع و مردم آغاز می‌شود. در فصل سوم، عبور آنها از اردن است. اما در اینجا نوعی پرانتز وجود دارد که در آن دو اسرائیلی را به کنعان، به اریحا، و ملاقات آنها با شخصی به نام راحاب دنبال می‌کنیم.

و چیزهایی هست که آنجا با این جاسوسان و راحاب آشکار می‌شود، و این زمینه‌ای را تشکیل می‌دهد تا به آنها در مورد مسائل اطمینان خاطر بدهد. اما بیایید به این موضوع نگاه کنیم. راحاب یک فاحشه کنعانی است، و در زبان عبری چند کلمه مختلف برای فاحشه وجود دارد.

دفعه‌ی بعد به مورد دیگر اشاره خواهیم کرد. این کلمه‌ای است که اینجا به کار می‌رود، کلمه‌ی رایج و روزمره برای فاحشه که در هر جامعه‌ای و تقریباً در هر بازه زمانی در تاریخ بشر به آن فکر می‌کنیم. زنی که خود را در ازای پول می‌فروشد.

به خودی خود چیز خوبی نیست، اما به نظر من، راحاب از این فصل به عنوان یک قهرمان بزرگ ایمان ظهور می‌کند. نه تنها کارهایی که انجام می‌دهد، بلکه چیزهایی که می‌گوید نیز همینطور. بنابراین، سعی خواهیم کرد این موضوع را در طول فصل بررسی کنیم.

راحاب به دلایل مختلفی به یکی از قهرمانان شخصی من تبدیل شده است. بنابراین، داستان جدید از آیه اول شروع می‌شود، یوشع، پسر نون، دو مرد را مخفیانه از شطیم به عنوان جاسوس می‌فرستد و می‌گوید، بروید و به آن سرزمین، به ویژه اریحا، نگاهی بیندازید. بنابراین، مأموریت این است که تمام سرزمین را بررسی کنید، اما واقعاً به طور خاص بر اریحا متمرکز است.

و تنها چیزی که در این فصل می‌خوانیم بخش مربوط به اریحا است. من شک دارم که آیا آنها با پیشرفت اوضاع، تمام طول و عرض سرزمین را پیموده‌اند یا نه، خواهیم دید. من همیشه به این جاسوسان می‌خندم چون به نظر نمی‌رسد جاسوسان خیلی خوبی باشند.

یوشع او را مخفیانه فرستاد و بلافاصله در آیه دوم، پادشاه اریحا از آنها باخبر شد. بنابراین، آنها کار خیلی خوبی در مخفی ماندن انجام ندادند. بنابراین، آنها وارد شدند، آنها رفتند و به خانه فاحشه‌ای به نام راحاب رفتند و در آنجا اقامت گزیدند.

حالا بحثی در مورد انگیزه آنها برای رفتن به خانه یک فاحشه وجود دارد. در یک سطح، می‌توان گفت، خب، آنها فقط می‌خواستند، آنها خدمتکاران بی‌وفایی بودند و می‌خواستند لذت‌های خودشان را داشته باشند، لذت‌های جسمانی. دیگران این را گفته‌اند، و من با دیدگاه دوم موافقم، یعنی اینکه آنها آنجا بودند

کلمات مربوط به وارد شدن به خانه و غیره، که نوعی بحث فنی در مورد واژگان عبری است. اینها کلماتی نیستند که برای مقاربت جنسی یا ورود جنسی استفاده شوند. آنها بیشتر مربوط به وارد شدن به یک مکان هستند.

و بنابراین، من فکر می‌کنم آنها فقط برای اقامت به آنجا رفته بودند. شاید به این دلیل باشد که اریحا در یک مسیر تجاری محبوب قرار دارد و مردم به آنجا رفت و آمد می‌کردند و خانه یک فاحشه جایی بود که می‌توانستید ناشناس باشید. و مردم آنجا بودند، ممکن بود داستان‌هایی بشنوید و اطلاعاتی کسب کنید.

بنابراین، به نظر من این چیزی است که اتفاق می‌افتد. اما به هر حال، در آیه دوم، پادشاه اریحا متوجه می‌شود و تصمیم می‌گیرد افرادی را برای یافتن این افراد بفرستد. بنابراین، در آیه سوم، مأمورانی را نزد راحاب می‌فرستد و به آنها می‌گوید که مردان را بیرون بیاورند.

و البته، راحاب در آیه چهارم، آن مردان را برده و پنهان کرده بود. و او می‌گوید، بله، آنها آمدند، اما من نمی‌دانم کجا هستند. و من نمی‌دانستم آنها اهل کجا هستند.

و وقتی شب شد، آیه پنجم، آنها رفتند. نمی‌دانم کجا رفتند. بروید و آنها را تعقیب کنید.

و آیه ششم به ما می‌گوید، اما او آنها را به پشت بام برده بود و در آنجا با جوراب‌های کتانی پنهان کرده بود سپس تعقیب‌کنندگان از اریحا تا رود اردن تا گذرگاه‌ها تعقیب کردند. و دروازه بسته شد و این تعقیب‌کنندگان بیچاره شدند.

البته، آنها مردان را پیدا نکردند، زیرا راحاب آنها را پنهان کرده بود. بنابراین، در این معنا، بعداً در فصلی که او می‌فرستد، می‌بینیم که آنها به سلامت نزد یوشع بازگشتند و آنچه را که یافته بودند گزارش دادند. بنابراین در این معنا، راحاب جاسوسان را نجات داده است و او با مهمان‌نوازی و پنهان کردن آنها به آنها کمک کرده است.

اینجا کمی شیطنت وجود دارد که انگار او با این کار یک دروغ آشکار گفته است. خب، این موضوع در محافل اخلاق مسیحی زیاد مورد بحث قرار گرفته است. و سه نظریه اصلی در مورد نحوه برخورد با این نوع موقعیت وجود دارد.

مثلاً در مثال کلاسیک امروزی، اگر مثلاً وقتی نازی‌ها به خانه‌تان می‌آمدند، یهودی‌ها را پنهان می‌کردید، چطور با آن برخورد می‌کردید؟ و برخی استدلال می‌کنند که اینها، آنها از مسلمات کتاب مقدس هستند. شما هرگز نباید دروغ بگویید، اما باید از جان هم محافظت کنید. و وقتی آنها با هم درگیر می‌شوند، باید از بین دو شر، شر کمتر را انتخاب کنید.

دروغ گفتن شر است، از دست دادن جان هم شر است. پس، شر کمتر را انتخاب کنید. و در این مورد، استدلال این است که شر کمتر، دروغ گفتن و در نتیجه نجات جان است.

دیگران استدلال می‌کنند که نه، اینها مطلق‌های غیرقابل تعارض هستند و خداوند راهی برای خروج از آنها، فراهم می‌کند. عهد جدید می‌گوید که ما هرگز فراتر از توان خود وسوسه نمی‌شویم. خود عیسی نیز مانند ما، مانند انسان‌ها، از هر نظر وسوسه شد، اما هرگز گناه نکرد.

بنابراین، آیا او با دو چیز کاملاً متناقض روبرو می‌شد و مجبور بود از بین شرها، شر کمتر را انتخاب کند؟ نه او هرگز، او هرگز شر را انتخاب نکرد. دیگری می‌گفت، خب، و این همان موضعی است که مارتین لوتر اتخاذ

کرد، می‌گفت، فقط برو و گناه کن، شر کمتر را انتخاب کن. اما جسورانه گناه کن، همانطور که مارتین لوتر نقل قول می‌کند، اما سپس جسورانه اعتراف کن و برای اعتراف فیض دریافت کن.

نظر من این است که اینها در حال حاضر مطلق‌های غیرقابل تعارضی هستند که خداوند راه خروج را فراهم می‌کند. ما در روزگار مدرن داستان‌هایی می‌شنویم، مثلاً در مورد قاچاق کتاب مقدس، مثلاً از طریق پرده آهنین، سال‌ها پیش. جایی که مردم با چمدان‌های پر از کتاب مقدس یا ماشین‌های پر از آن وارد می‌شدند و نگهبانان چمدان‌ها را می‌دیدند و به آنها اجازه عبور می‌دادند.

یا آنها فقط نظرشان عوض شده و به آنها اجازه عبور داده‌اند یا چشمانشان کور شده است. ما نمی‌دانیم راه‌هایی برای دور زدن این موضوع وجود دارد، اما این یک مسئله اخلاقی واقعی، بسیار واقعی در دوران مدرن است.

نه تنها آلمان نازی، بلکه در چین امروزی و جاهای دیگر، کلیسا مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد. من افتخار داشتم که اوایل امسال، در واقع، در سال ۲۰۱۸، به گروه بزرگی از کشیشان چینی تدریس کنم. و این یک چیز کاملاً واقعی است که مقامات به دنبال آن هستند.

و بنابراین، مسیحیان ارتدکس انجیلی خوبی وجود دارند که هر یک از این سه دیدگاه را اتخاذ می‌کنند. اینکه کدام یک از این سه دیدگاه را انتخاب می‌کنید، معیار ارتدکس بودن شما نیست. اما به هر حال، بیایید به چند بخش از عهد جدید نگاهی بیندازیم.

برای مثال، می‌دانیم که نام راحاب چندین بار در آنجا ذکر شده است. و یکی از آنها در کتاب عبرانیان، فصل ۱۱ است. بنابراین، ما فقط می‌خواهیم شما را به آنجا ببریم و این را به شما یادآوری کنیم ۱۱

، اگر می‌خواهید با من همراه شوید، به عبرانیان باب ۱۱ مراجعه کنید. این، البته، باب، باب بزرگ ایمان قهرمانان ایمان، تالار مشاهیر، به اصطلاح، تالار ایمان است. و بنابراین، عبرانیان باب ۱۱، آیه ۳۱، از راحاب نام می‌برد.

می‌گویند، به ایمان، راحاب فاحشه، با کسانی که نافرمانی کرده بودند، هلاک نشد، زیرا او از جاسوسان به گرمی استقبال کرده بود. به نظر من، در عبرانیان، نحوه بیان دقیق است. نمی‌گویند که او زن با ایمانی بود. زیرا دروغ گفت تا جاسوسان را لو نهد.

او آنها را آورد و با روی گشاده از آنها استقبال کرد. و بعد من معتقدم که می‌توان او را به خاطر دروغش سرزنش کرد. او می‌توانست چیز دیگری بگوید و خدا راه فراری فراهم می‌کرد.

اما به هر حال، کتاب عبرانیان به طور خاص به این دروغ نمی‌پردازد. اما سپس او به طور خاص‌تر در کتاب یعقوب، فصل ۲ ذکر شده است. و ما در اینجا در مورد توجیه از طریق اعمال، نه از طریق ایمان، خواهیم دید. و بنابراین یعقوب، فصل ۲، آیه ۲۵، به همین ترتیب می‌گوید، راحاب فاحشه که با اعمال توجیه شد، زمانی که فرستادگان را پذیرفت و آنها را از راه دیگری فرستاد، نیز نبود.

بنابراین دوباره، به کارها و اعمال او اشاره می‌کند. او فرستادگان را پذیرفت. او آنها را از راه دیگری فرستاد.

کتاب یعقوب مراقب است که به خودی خود دروغ را تأیید نکند، اما به کارهایی که او انجام داد اشاره می‌کند. خوب، برگردیم به یوشع، فصل ۲. در آیات، مثلاً ۴ تا ۸ یا ۴ تا ۷، من این را ایمان راحاب به اعمال می‌نامم. او چه کرد؟ او از جاسوسان استقبال کرد.

او آنها را پنهان کرد. او تعقیب‌کنندگان را فریب داد. و سپس سرانجام آنها را رها کرد.

این ایمان او در عمل خواهد بود. و این از عهد جدید واضح است. اما من اغلب تعجب کرده‌ام و در نهایت عمیق‌تر در متن کندوکاو کردم تا بدانم، می‌دانید، آیا راهی وجود دارد که بتوانیم ایمان راحاب را در کلماتی که او گفته است نیز ببینیم، نه فقط در اعمالش؟ و فکر می‌کنم پاسخ مثبت است.

و هسته اصلی این پاسخ در آیات ۹ تا ۱۱ است. بنابراین، بیایید به آن نگاه کنیم. بنابراین، راحاب به پشت بام می‌آید، آیه ۸، و سپس چیزهایی به جاسوسان می‌گوید.

و او می‌گوید من می‌دانم که خداوند این سرزمین را به شما داده است و ترس شما بر ما مستولی شده و ساکنان سرزمین از شما در برابرتان سر فرود می‌آورند. بنابراین، به اولین چیزی که او می‌گوید توجه کنید، من می‌دانم که خداوند یا یهوه، نام خدای اسرائیل، من می‌دانم که او کسی است که این سرزمین را به شما داده است. اینها کلماتی هستند که پژواک جمله اصلی مضمونی هستند که در مورد هدیه زمین به آن اشاره کردم.

این موهبت خداست و این سرزمین است. او دقیقاً همین حرف‌ها را می‌زند. و می‌گوید، ما از تو می‌ترسیم و همه ساکنان سرزمین در برابر تو ذوب می‌شوند.

چرا؟ آیه ۱۰، چون دو چیز هست که شنیده‌ایم. اول اینکه، چطور خداوند آب دریای سرخ را قبل از شما خشک کرد، وقتی که از مصر بیرون آمدید. پس، این رویدادی است که ۴۰ سال پیش اتفاق افتاده است.

و به این ترتیب، تداوم آن خاطره تا روزگار راحاب ادامه یافته است. ما نمی‌دانیم راحاب اینجا چند ساله است. ممکن است او دختر جوانی بوده باشد.

شاید او به دنیا نیامده باشد، اما خاطره‌اش اینجا ماندگار شده است، اولاً. و ثانیاً، ما همچنین شنیدیم که تو با دو پادشاه اموریان که در آن سوی اردن بودند، با سینا و عوج، که آنها را به نابودی سپردی، چه کردی. بنابراین، وقتی سال‌ها پس از خروج از مصر در بیابان سرگردان بودند، با این دو پادشاه روبرو شدند و با آنها جنگیدند و آنها را شکست دادند.

بنابراین، راحاب دو چیز شنیده است، یکی سال پیش و یکی هم اخیراً. هر دوی این‌ها نشان می‌دهند که چگونه یهوه، خدای اسرائیل، در مقابل این ملت‌ها، به ویژه مصری‌ها، در کنار آنهاست. آن‌ها در آن زمان امپراتوری بزرگی بودند.

و لشکر فرعون در دریا غرق می‌شود، می‌دانید، خروج ۱۴ و ۱۵. در ادامه، راحاب می‌گوید، و به محض شنیدن آن، قلب‌هایمان آب شد. جالب اینجاست که در زبان عبری، کلمه ذوب شدن در آیه ۹ با کلمه ذوب شدن در آیه ۱۱ متفاوت است.

یکی اینکه مثل یخ آب بشیم. یکی اینکه مثل موم آب بشیم. و فکر می‌کنم نکته اینه که، مهم نیست چطور بهش نگاه کنی، ما فقط یه گودال بودیم.

ما بودیم، دیگر مقاومتی در ما باقی نمانده بود. دیگر هیچ ستون فقراتی برایمان باقی نمانده بود. به محض اینکه این را شنیدیم، قلب‌هایمان آب شد.

به خاطر تو، دیگر روحی در هیچ انسانی باقی نمانده بود. می‌خواهم مکث کنم و به طنز ماجرا اشاره کنم. چون اگر داستان‌های قبلی، در کتاب اعداد، فصل‌های ۱۳ و ۱۴، را به خاطر داشته باشید، بنی اسرائیل جاسوسانی را به سرزمین کنعان فرستادند.

و پاسخ جاسوسان چه بود؟ جاسوسان گفتند که اینجا سرزمینی است که گول‌ها در آن زندگی می‌کنند. ما در برابر آنها مانند ملخ هستیم. این شهر، شهری بزرگ و مستحکم است.

محصول زمین آنقدر زیاد است که تجاوزها، آنقدر زیاد است که خوشه‌های تجاوز، دو مرد مجبور بودند آنها را حمل کنند و غیره. بنابراین، گزارش در کتاب اعداد این است که بنی اسرائیل از کنعانیان وحشت داشتند. و به همین دلیل، آنها به مدت ۴۰ سال در بیابان سرگردان شدند.

و نسل اول از بین می‌رود. همه این جابجایی‌ها و غیره وجود دارد. در یوشع ۲، دیدگاه درونی را می‌یابیم.

کنعانیان چه فکری می‌کردند؟ کنعانیان از بنی اسرائیل وحشت داشتند. و اگر بنی اسرائیل این را می‌دانستند، یا اگر بنی اسرائیل به خدا توکل می‌کردند، می‌توانستند از تمام آن مشکلات در بیابان اجتناب کنند. می‌توانستند از خوردن مَن در تمام آن سال‌های که از آن خسته شده بودند، اجتناب کنند.

بنابراین، برای من این یک طنز شیرین است که ما بالاخره دیدگاه درونی کنعانیان را اینجا در چشمان راحاب می‌بینیم. و این اعتراضات بنی اسرائیل را در آن زمان بی‌اعتبار می‌کند. اما اکنون هسته اصلی گفته ایمان راحاب در پایان آیه ۱۱ یافت می‌شود.

او می‌گوید، برای خداوند، برای یهوه، خدای شما، او خداست در آسمان‌های بالا و روی زمین پایین. و اجازه دهید اینجا مکثی کنم تا نکته‌ای در مورد دین کنعانی بگویم. برای کنعانی‌ها، خدای متعال بعل بود.

و بعل، ما بارها در کتاب مقدس درباره‌اش خوانده‌ایم. ما از خود کتاب مقدس بینش کاملی در مورد ماهیت دین بعل نداریم. معمولاً از بیرون به عنوان یک چیز منحرف دیده می‌شود.

اما در سال ۱۹۲۹، در شهری در ساحل سوریه، ساحل مدیترانه، به نام اوگاریت کشف شد. و کاوش‌هایی انجام شد. در آنجا یک شهر بزرگ، یک شهر بین‌المللی، کشف شد.

در مسیرهای تجاری بود و لوح‌هایی وجود داشت. یک بایگانی سلطنتی عظیم با هزاران لوح کشف شد که اطلاعاتی در مورد تجارت و مذهب و غیره به ما می‌داد. و تعداد زیادی لوح در مورد مذهب کنعانیان وجود داشت که در آن بعل خدای متعال است.

اما ما همه چیز را در مورد پدرش، خدایی به نام ال، و همسرش به نام اشره می‌آموزیم. ما از کتاب مقدس می‌دانیم که اشره معمولاً در تیرک‌هایی که به افتخار او برپا می‌شدند، وجود داشته است. اما در داستان‌های بعل، چیزهای بیشتری در مورد او می‌آموزیم.

ما درباره دشمنان او، خدایی به نام موت، خدای مرگ، و خدایی به نام یام، خدای دریا، چیزهایی یاد می‌گیریم. و خواهرش، آنات، و آنات و موت با هم می‌جنگند. و این یک داستان بسیار جالب است.

و مطمئناً اگر جستجو کنید، می‌توانید آنها را در اینترنت پیدا کنید. اما نکته این است که کنعانی‌ها مجموعه‌ای از خدایان کنعانی را می‌پرستیدند. و سیستم‌هایی از معابد به آنها اختصاص داده شده بود و غیره.

اما بعل خدای متعال و خدای طوفان بود. همانطور که شنیده‌ایم، او سوار ابرها بود. و خدای طوفان نه تنها رعد و برق، بلکه باران نیز می‌فرستاد.

و همانطور که باران زمین را سیراب می‌کرد و زمین را حاصلخیز می‌کرد و به مردم اجازه می‌داد تا محصولات کشاورزی پرورش دهند. و در نتیجه، مردم زنده می‌ماندند. در دنیای باستان، بدون انبار و غیره، قحطی و خشکسالی یک چیز بسیار واقعی و یک بحران وجودی بود.

و بنابراین، بعل خدایی بود که مردم می‌خواستند او را خشنود کنند، بنابراین او باران می‌فرستاد، اجازه می‌داد محصولات رشد کنند و غیره. بنابراین، او خدای باروری و خدای آسمان‌ها و غیره بود. فقط در پرانتز، به طور طنزآمیز، سال‌ها بعد، به یاد داشته باشید، در رویارویی بین الیاس و پیامبران بعل.

وقتی بعل نتوانست آتش را بر قربانگاه بفرستد، الیاس خداوند در اول پادشاهان ۱۸ آتش را فرستاد. در پایان آن داستان، به یاد داشته باشید که انبیای بعل همگی کشته شدند و سپس این پایان خشکسالی را رقم زد. سه سال خشکسالی بود و الیاس بیرون می‌رود و ابر کوچکی را می‌بیند که در حال آمدن است و باران می‌بارد.

بنابراین، طنز ماجرا این است که بعل، خدای طوفان، خدای ابرها، خدای باران، در زمان الیاس نتوانسته بود باران را بر زمین نازل کند. بنابراین، آن بحران وجودی بین سیستم‌های مذهبی پرستش خداوند، یهوه، و بعل وجود داشت. بنابراین، راحاب، وقتی بچه بود، تصور می‌کنم والدینش او را به مدرسه یکشنبه در کلیسای اول بعل در اریحا می‌بردند.

و او در مدرسه یکشنبه درباره همه این خدایان و الهه‌ها و اینکه بعل که بود و اشیره و همه این خدایان دیگر می‌آموزد. و برای اینکه او این را بگوید، زیرا یهوه خدای تو، خداوند خدای تو، یهوه خدای تو، او خدای آسمان‌های بالا و زمین پایین است. راحاب به طور ضمنی در اینجا می‌گوید، بعل چنین نیست.

کمی بعد به آن برمی‌گردم. اما حالا می‌خواهم به یک عبارت خاص در آیه ۱۱ اشاره کنم. در آنجا آمده است که او خدای آسمان‌های بالا و زمین پایین است.

و آن کلمات، آن طرز بیان، دقیقاً همان کلمات، آسمان‌های بالا، زمین پایین، فقط سه بار قبلاً در کتاب مقدس آمده‌اند. آنها دو بار در ده فرمان، خروج ۲۰ و تثنیه ۵ آمده‌اند. و همیشه در متن آمده است که هیچ تصویر تراشیده شده‌ای از خداوند، خدای خود، نسازید. و اگر چیزی در آسمان‌های بالا، زمین پایین یا آب‌های زیر زمین باشد.

و بنابراین نکته در هر دو مورد، خروج ۲۰ و تثنیه ۵، غیرقابل مقایسه بودن خدای اسرائیل است. اینکه این خدایان دیگر وجود ندارند و شما نباید هیچ تصویری از آنها بسازید و غیره. اما سومین اشاره به این موضوع در تثنیه فصل ۴ یافت می‌شود. و این یک متن حتی واضح‌تر است.

خب، می‌خواهم به آن بپردازم. اگر کتاب مقدس خود را دارید، می‌توانید به آن مراجعه کنید. در تثنیه ۴، آیه ۳۹، ما وسط یک پاراگراف می‌پریم و آن را از متن خارج می‌کنیم،

اما ما اینجا فقط به این عبارت می‌پردازیم. تثنیه ۴، آیه ۳۹ می‌گوید: «پس امروز بدان و در دل خود بگذار که یهوه خداست، خدا در آسمان بالا و خدا در زمین پایین.» دقیقاً همین عبارت از دهان راحاب جاری بود.

و سپس ادامه می‌دهد که خدای دیگری وجود ندارد. بنابراین، این به وضوح در مورد بی‌نظیر بودن خدای اسرائیل صحبت می‌کند. هر سه اشاره در اسفار پنجگانه به آسمان بالا و زمین پایین، در مورد بی‌نظیر بودن خدای اسرائیل صحبت می‌کنند.

بنابراین، وقتی راحاب این حرف‌ها را می‌زند، کاملاً واضح است که کاری که او انجام می‌دهد، به نوعی فراتر رفتن از هر چیزی است که در اولین کلاس مدرسه یکشنبه بعل در کلیسای اولیه آموخته بود. او تلویحاً خدایان اجداد یا خانواده خود را رد می‌کرد و تأیید می‌کرد که این خدای جدید، خدای اسرائیل که درباره‌اش شنیده بود، خدای حقیقی است. او همان کسی است که در آسمان‌ها است، نه بعل.

بنابراین، این گام بزرگی در ایمان به سخنان اوست. و او با کنار گذاشتن خود از کل سیستم مذهبی شهری که در آن زندگی می‌کند، در سرزمینی که در آن زندگی می‌کند، واقعاً خود را در معرض نمایش می‌گذارد. بنابراین به نظر من، این سخنان در آیات ۹ تا ۱۱، به ویژه آیه ۱۱، سخنان اوست، بیان ایمان او در قالب کلمات، و این او را به قهرمان بزرگ ایمان تبدیل می‌کند.

بنابراین، گفته‌ی او، ایمانش در عمل، آیات ۴ تا ۷، و گفته‌ی ایمانش در کلام، آیات ۹ تا ۱۱. حال، یک سؤال که ممکن است پرسیم این است که، خدای من، چطور راحاب کلماتی را می‌دانست که دقیقاً منعکس‌کننده‌ی کلمات ده فرمان یا تثنیه باشند؟ چطور چنین چیزی ممکن است؟ و فکر می‌کنم چند پاسخ متفاوت برای این سؤال وجود دارد. یکی از آنها این است که، همانطور که او گفته است، کلام خدای اسرائیل پیش از آن آمده بود.

آوازه خدای اسرائیل پیش از آن بر سر زبان‌ها افتاده بود. او درباره آنچه خدا با مصریان کرد، شنیده بود. او، شنیده بود که خدا با سیحون و عوج چه کرده است، و او در منطقه تجارت مشترکی که از آنجا می‌گذشت زندگی می‌کرد.

و بنابراین، واضح است که او از قبل درباره خدای بنی‌اسرائیل می‌دانست، شاید بدون اینکه ما بدانیم. او گام‌هایی برای یادگیری بیشتر برداشت، و چیزهای دیگری درباره این خدا شنیده بود، و آن سخنان را تأیید کرد. این یک احتمال است.

من فکر می‌کنم این یک احتمال بسیار معقول است. احتمال دیگر این است که او چیزی شبیه به این گفته باشد، اما نویسنده کتاب یوشع، برای روشن‌تر کردن آنچه که او می‌گفت، به نوعی گفته‌های او را به گونه‌ای تفسیر کرده و آن را با بخش‌های اولیه اسفار پنجگانه هماهنگ کرده است تا بگوید آنچه او گفته است واقعاً گامی از ایمان بوده و ریشه در حقایق اسفار پنجگانه دارد. و من فکر می‌کنم این نیز درک معقولی از این موضوع است.

بنابراین، اینطور نیست که این یک داستان تخیلی باشد که کسی آن را ساخته و پرداخته و طوری آن را ساخته باشد که دقیقاً با واقعیت جور در بیاید. من فکر می‌کنم او واقعاً یا این کلمات یا چیزی تقریباً شبیه به آنها را گفته است، و این نشان دهنده ایمان اوست. بقیه فصل درباره مذاکره او با جاسوسان و رهایی خودش است.

او می‌گوید، لطفاً در آیه ۱۲، به خداوند سوگند یاد کنید که همانطور که من با شما به نیکی رفتار کردم، شما نیز در خانه پدرم با من به نیکی رفتار خواهید کرد. نشانه مطمئنی به من بدهید که مرا زنده نگه خواهید داشت. و بنابراین، مکالمه در ادامه فصل بین او و جاسوسان است و آنها قول می‌دهند که این کار را انجام خواهند داد.

او آنها را با طنابی رها می‌کند. و سپس در ادامه فصل ششم، وقتی بنی اسرائیل برای تصرف شهر به اریحا می‌آیند، او این طناب قرمز را در پنجره قرار می‌دهد تا آنها بدانند چه چیزهایی را نباید نابود کنند. تلاش‌هایی برای پیوند دادن رنگ طناب با قرمز خون مسیح یا نمادهای نمادینی مانند این صورت گرفته است.

پاسخ کوتاه این است که فکر نمی‌کنم اینطور باشد، کلمات مربوط به رنگ متفاوت هستند و تلاش خوبی است، اما واقعاً ریشه در واقعیت ندارد. بنابراین، این فصل با رها کردن آنها توسط او به پایان می‌رسد و در آیه ۲۱، او طناب قرمز را به پنجره می‌بندد. آنها به سمت تپه‌ها رفتند، سه روز ماندند و سپس از تپه‌ها برگشتند تا یوشع را پیدا کنند.

آنها به او گفتند که چه اتفاقی افتاده است، و در نتیجه، آیه ۲۴، آمده است: «به راستی که خداوند تمام سرزمین را به دست ما داده است، و همچنین عادات آن سرزمین به خاطر ما از بین می‌رود.» بنابراین، از دیدگاه بنی اسرائیل، به طور خلاصه، آنها در این سرزمین موفق خواهند شد. و این فصل به نوعی به ما بینشی در این مورد می‌دهد.

در طول مسیر، نوعی پرنایز زیبا به داستان یک کنعانی که خدای اسرائیل را می‌پذیرد، اضافه می‌کند. بنابراین در بخش دیگری در مورد کل موضوع نابودی کنعانیان و فرمان خدا، فرمان خدا به بنی اسرائیل برای نابودی کنعانیان، صحبت خواهیم کرد و بسیار تند به نظر می‌رسد. اما به عنوان پیش‌نمایشی از آن، می‌توانم بگویم که در پشت آن فرمان‌ها، یک شرط ضمنی وجود داشت، مبنی بر اینکه اگر کنعانیان توبه نکنند، نابودی باید اتفاق بیفتد.

اما من استدلال می‌کنم که اگر بقیه ساکنان کنعان، که مشخصاً درباره بنی اسرائیل شنیده بودند، درست مانند راحاب، واکنش نشان می‌دادند و مانند راحاب پاسخ می‌دادند، هیچ نابودی‌ای رخ نمی‌داد. راحاب بخشی از روایت داستان نجات در کتاب مقدس می‌شود. ما به کتاب یونس فکر می‌کنیم، و یونس با پیام مشابهی درباره نابودی نینوا پیش می‌رود، نینوا توبه می‌کند، و خدا عقب‌نشینی می‌کند و آنها را نابود نمی‌کند.

بنابراین، من فکر می‌کنم مثال نینوا در کتاب یونس در مورد کتاب یوشع نیز صدق می‌کند، و اگر کنعانیان به این شکل واکنش نشان می‌دادند، توبه می‌کردند، از نابودی که نصیبشان شده بود، نجات می‌یافتند. یک نکته‌ی کوچک پایانی در مورد راحاب این است که مطمئنم بسیاری از شما می‌دانید که او نیز بخشی از نسب‌نامه‌ی عیسی است. بنابراین، بیایید این را به شما نشان دهیم، این در کتاب متی، فصل ۱ آمده است و اگر می‌خواهید به آن مراجعه کنید، خواهیم دید که ۱۷ آیه‌ی اول متی ۱، نسب‌نامه‌ی عیسی است که از ابراهیم شروع می‌شود و تا خود عیسی ادامه دارد.

در این شجره‌نامه پنج زن وجود دارد و چهار نفر از این پنج نفر خارجی هستند. در آیه ۳، تamar را داریم که عروس یهودا است، اما ظاهراً کنعانی است و خود را به شکل یک فاحشه درمی‌آورد تا پدر شوهرش را به همخوابگی با خود ترغیب کند. در آیه ۵، راحاب، یک فاحشه، را داریم، در آیه ۵، روت را داریم که موآبی است، در آیه ۶، بت‌شبع، همسر اوریا را داریم، او بدون شک یک جتی است و با یک جتی ازدواج کرده است. و سپس مریم، مادر عیسی، را در آیه ۱۶ داریم.

بنابراین، چهار نفر از این پنج نفر خارجی هستند، این نکته را روشن می‌کند که من فکر می‌کنم خدا، خدای عهد عتیق، خدایی فراگیر است، نه خدایی انحصاری. گاهی اوقات یکی از این دوگانگی‌های کاذب این است که خدا در عهد عتیق خدای اسرائیل است، در عهد جدید خدای غیریهودیان، و نمونه‌های بسیار بسیار زیادی در عهد عتیق وجود دارد که نه، خدا خدای غیریهودیان نیز هست. در اینجا نمونه‌ی بسیار خوبی از یک زن غیریهودی، راحاب، به همراه این سه نفر دیگر وجود دارد که در شجره‌نامه‌ی ناجی جهان گنجانده شده‌اند. همچنین جالب است که هر پنج نفر از این زنان، به گفته‌ی جامعه، برخی مشکلات اخلاقی داشتند.

آیه ۳ در تاملار، او خود را به شکل یک فاحشه درمی آورد تا پدر شوهرش را به دام بیندازد. راحاب یک فاحشه است. روت نیمه شب می رود و پیش پای بوعز دراز می کشد و پاهای او را برهنه می کند، حالا هر معنایی که داشته باشد.

شاید من کاملاً بی گناه بوده باشم، اما فکر نمی کنم دوست داشته باشم دختران نوجوانم این کار را با کسی در سن خودشان انجام دهند. همسر اوریا، بتشبع، با داوود رابطه نامشروع دارد. البته، داوود در آن موقعیت قدرت را دارد، اما او هم بخشی از آن است.

و سپس مریم صاحب فرزندی خارج از ازدواج می شود. بنابراین، از چند زاویه مختلف، فکر می کنم این نشان می دهد که دیدگاه خدا برای جهان این است که شامل همه مردم، غیریهودیان و حتی افرادی می شود که جامعه ممکن است آنها را به عنوان نجس یا به نوعی غیراخلاقی محکوم کند. بنابراین، دوباره، فقط با جمع بندی یوشع ۲، این نمونه زیبایی از یک بیگانه ریشه در فرهنگ کنعانی است، بیگانه ای که خودش فاحشه است و خدای اسرائیل را در آغوش می گیرد و سپس به دلیل ایمانی که در کلام و عمل نشان می دهد نجات می یابد.

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد یوشع از طریق روت است. این جلسه ۶، یوشع ۲، راحاب و جاسوسان است.